

پدرخواندگان سنی بنیاد پژوهش های مصباح یزدی در قم

برادر خواندگان بریتانیا - بریتانیا پس از جنگ اول جهانی در تلاش برای حفظ موقعیت خویش با بسیاری از شیاطین اسلامی^۱ وارد معامله شد. از اواخر دهه ی ۱۹۲۰ تا شکست اشغال کانال سوئز در ۱۹۵۶ همدانستانی بریتانیا با اسلامگرایی در حمایت از دو سازمان نوظهور اسلامی در مصر و فلسطین رخ نمود. سال ۱۹۲۸ در مصر عالم اسلامی جوانی بنام "**حسن البناء**" سازمان "اخوان المسلمین" را بنیاد نهاد. سازمانی که تاریخ سده ی بیستم خاورمیانه را تحت الشعاع قرار داد. همدست فلسطینی بریتانیا در این دوران "**حاج امین الحسینی**" بود؛ مفتی عوامفریب اورشلیم. هم حسن البناء و هم حاج امین الحسینی همچون خانواده ی سلطنتی سعودی نقش مهمی در رشد اسلامگرایی در دهه های پس از جنگ اول جهانی بازی کردند و هر دو آغاز کار خود را مدیون حمایت بریتانیا بودند.

حسن البناء "جمعیت اخوان المسلمین" را با کمک های **کمپانی بریتانیایی کانال سوئز** تاسیس کرد و در جریان ربع قرن بعد، دیپلمات های بریتانیایی، ماموران سرویس مخفی جاسوسی MI6 و "ملک فاروق" شاه انگلیسی گرای مصر از این جمعیت همچون شمشیر داموکلس بر بالای سر کمونیست ها و ناسیونالیست های مصر استفاده می کردند. بعدها نیز علیه پرزیدنت "جمال عبدالناصر" بکار گرفته شد. در فلسطین نیز حاج امین الحسینی، فتنه جوی یهود سنیز نازی گرا با حمایت های آشکار مباشران بریتانیایی تحت الحمایگی فلسطین از دهه ی ۱۹۲۰ بقدرت رسید. حسن البناء و حاج امین هر دو مسوول گسترش جهانی موج اسلام سیاسی هستند. این دو، راست آیینی (اورتوکس) افراطی وهابی را به ایده ی پان اسلامیس "سید جمال الدین افغانی" پیوند زدند و با حمایت مالی عربستان سعودی شرایطی جهانی پدید آوردند که اسلام رادیکال و بازوی تروریستی آن میدان یافت.

روابط لندن با جمعیت اخوان المسلمین پیچیده بود.

اگر چه بریتانیا از تاسیس جمعیت اخوان المسلمین حمایت کرد و احتمالاً این جمعیت در سال های آینده نیز از حمایت اینتلیجنس سرویس بریتانیا برخوردار بود، اما در فضای جوش و خروش روزافزون سیاسی مصر، و در پهنه ی گسترده تر خاورمیانه، اخوان المسلمین (برادر خواندگان مسلمان) تنها نیروی میدان نبود و بریتانیا و شاه مصر، از گروه حسن البناء بویژه از بازوی شبه نظامی زیر زمینی تروریست های آن، هرگاه که لازم می دیدند علیه دیگر نیروهای سیاسی استفاده می کردند. البته، همچنان نیم نگاهی محتاطانه نیز به جمعیت اخوان المسلمین داشتند زیرا گاه ضد آنان نیز عمل می کرد. اخوان المسلمین پس از آنکه نیرو گرفت و سرانجام مدعی شد که تنها در مصر چند صد هزار عضو و شعباتی در اورشلیم، دمشق و عمان دارد، نقش مهمی در سیاست مصر یافت و اینگونه برای سالیان دراز توجه شماری از سرویس های جاسوسی خارجی را از نازی ها و ک.گ.ب تا دفتر خدمات استراتژیک ایالات متحده ی آمریکا و سیا به خود جلب کرد. جمعیت اخوان المسلمین آنگاه بر صحنه ی بازی ظاهر شد که قدرت بریتانیا - هر چند تقریباً جهانی - در خاور نزدیک تثبیت شده نبود.

هنگامی که غبار جنگ اول جهانی فرو نشست، بریتانیا حاکم مطلق در خاورمیانه بود. اما این سلطه برای بریتانیا بسادگی میسر نشده بود. پرچم امپراتوری بریتانیا از کرانه های مدیترانه تا هند افراشته بود. نسل جدیدی از شاهان و سلاطین خودکامه بر بخشی از پهنه ی استعماری بریتانیا شامل کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره ای چون مصر، عراق، اردن، عربستان و ایران حکم می راندند. چنین حکومت های پادشاهی کم و بیش زیر بار منت لندن بودند، اما این بدان معنا نبود که چنین حکومت هایی گهگاه مدعی قدرتی مستقل برای خود نشوند. شاهان میان دو نیروی متضاد گرفتار بودند. از سویی در بیشتر این کشورها جنبش ناسیونالیستی ضد سلطنتی شکل می گرفت و از سویی دفتر سیاست خارجی بریتانیا و ماموران مستعمرات لندن مراقب بودند که شاهان دست از پا خطا نکنند. تلاش بریتانیا، همچون تردستی ماهر، در میانه ی سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۵ ایجاد موازنه در حاکمیت شاهان، رهبران قبیله ای، طبقات متوسط نوظهور، ارتش و روحانیون هر یک از کشورهای خاورمیانه با نگاه به حفظ قدرت خویش بود. برای نمونه هنگامی که شاه قدرتش فزونی می گرفت و در صدد اتحاد با ارتش بر می آمد، بریتانیا می کوشید در مقابل، با حمایت از روسای قبایل چنین

^۱ مقصود سازمانها، جمعیت ها و یا افراد اسلامگرای افراطی با ماهیت خشونت طلبی است. (م)

اتحادی را بشکند. یا زمانی که قبایل و گروه های قومی خود را نیرومند می یافتند باز بریتانیا ارتش را برای سرکوبی آنان بکار می گرفت.

اسلامگرایی افراطی در میانه ی چنین موازنه ای پدید آمد و هموارد حیاتی در برابر راسخ ترین انتقام جویان بریتانیا یعنی ناسیونالیست ها و چپ های سکولار گردید.

اسلامگرایان ضد ناسیونالیسم

اخوان المسلمین که بوسیله ی حسن البنا در ۱۹۲۸ تاسیس شد ثمر مستقیم جنبش پان اسلامیستی سید جمال و شیخ محمد عبده بود. و "رشید رضا" ی سوری که در ۱۸۹۷ وارد مصر شد کسی بود که نقش حلقه ی واسط را در این میان بازی کرد. رشید رضا تعلیمات مذهبی خویش را در طرابلس که هم اکنون پایگاه سنیان لبنانی است، دیده بود. او هوادار مشتاق هفته نامه ی سید جمال و عبده یعنی "العروة الوثقی" بود و زمانی که به قاهره رسید عبده را که بزودی مفتی مصر میشد، یافت و مرید راستین او شد. رشید رضا در ۱۸۹۸، نشریه ی "المنار" را منتشر ساخت. "المنار" [۱] روزنامه یی ۸ صفحه یی بود که هدفش ادامه ی سنت فکری پان اسلامیستی العروة الوثقی بود. او بر خلاف سید جمال و عبده که از کانال محافل سری و جمعیت های زیر زمینی و ماسونی کار می کردند، به تاسیس "انجمن اسلامی" علنی با مرکزیت مکه و شعباتی در هر یک از کشورهای مسلمان، معتقد بود. [۲]

رشید رضا هرگز برای برپایی چنین انجمنی که می خواست، تلاشی نکرد و این حسن البنا بود که چنین ایده یی را عملی ساخت. اما رشید رضا بنوبه ی خویش "انجمن هدایت و تبلیغ" را که پیش درآمد جمعیت اخوان المسلمین بود، بنیاد نهاد. در همین هنگام عبده از حمایت لرد کرومر، حاکم مطلق مصر بهره می برد. بنابراین فعالیت رشید رضا نمی توانست بدون موافقت بریتانیا باشد. بگفته ی آدامز، هفته نامه ی العروة الوثقی پیوسته جنبش نوپای ناسیونالیست های مصری را که ماهیتی سکولار داشت می کوبید و ناسیونالیست ها نیز در مقابل پاسخ می گفتند. همچنین نشریه ی "المنار" بقدرت رسیدن سعودی ها در عربستان را ستایش می گفت: "ستاره ی امیدی با قدرت گرفتن خاندان وهابی ابن السعود در عربستان پدیدار گشته است. دولت ابن السعود از زمان فروریختن امپراتوری عثمانی و روی کار آمدن دولتی غیر مذهبی در ترکیه، بزرگترین قدرت مسلمانان در جهان امروز است. این تنها دولتی است که سنیان را یاری خواهد کرد و بدعت گذاری های زیان آور و باورهای دین ستیز را مردود خواهد شمرد." [۳] نیز، رشید رضا هم در مصر و هم در ترکیه ناسیونالیست ها را "بی خدا و کافر" می نامید. [۴]

"انجمن هدایت و تبلیغ" و موسسات تابعه ی آن در قاهره با حمایت مالی اعراب ثروتمند مقیم هند برپا شد. اعضای این موسسات طلابی از مالزی، اندونزی، هند، آسیای مرکزی و نیز شرق آفریقا بودند. این موسسات موج دوم کادر جهانی برای جنبش اسلامیستی را پس از محافل سری مرتبط با العروة الوثقی شکل دادند. شیوخ برجسته ی مصری و دیگر رهبران مذهبی "حزب المنار" را متشکل از هواداران عبده و رشید رضا در حوزه ی جامع الازهر بنیاد نهادند. در این حزب رهبرانی از محافل صوفیگری و عارف مسلک نیز شرکت داشتند. آنان به تاسیس تشکیلات سیاسی دیگری نیز بنام "حزب مردم" در برابر حزب ناسیونالیست نوظهور یاری رساندند. این حزب نیز متشکل از هواداران عبده و رشید رضا بود. حزب مردم که به قول مشهور با حمایت بریتانیا ایجاد شده بود، آشکارا از اشغال مصر بوسیله ی نیروهای بریتانیایی پشتیبانی کرد و مورد تشویق لرد کرومر که اعضای این حزب را "گروهی کوچک اما رو به رشد از مصریانی که کمتر درباره ی آنان شنیده شده است" توصیف کرد، قرار گرفت. لرد کرومر در گزارش سالانه اش در سال ۱۹۰۶ مینویسد: "به عقیده ی من امید اصلی ناسیونالیسم مصر، در تنها معنای درست و عملی آن، بسته به اراده ی کسانی است که در این حزب (حزب مردم) هستند." [۵]

مرید راستین رشید رضا "حسن البنا" بود.

میراثی که حسن البنا از خود بجا گذاشت، بس مهم است. در حقیقت جنگ ضد تروریسم سده ی بیست و یکم جنگ با میراث بجا مانده از حسن البنا و همفکران اوست. آنان همه جا دیده میشوند، در دفتر وزیر دادگستری در سودان، در جبهه های جنگ افغانستان، در شهر "حمه" سوریه، در دانشگاه های عربستان سعودی، در کارگاه های بمب سازی غزه، در هیات وزرای دولتی اردن، در مراکز بانکی معتبر شیخ نشین های خلیج و **در دولت عراق پس از صدام حسین.**

بگفته ی "ریچارد میشل" در کتاب "درون سازمان اخوان المسلمین" [۶] برای اینکه جمعیت "اخوان المسلمین" موفق شود، کمپانی کانال سوئز حسن البنا را یاری داد تا مسجدی در اسماعیلیه بعنوان مرکز هدایت عملیاتی جمعیت اخوان المسلمین بنا کند. این واقعیت که حسن البنا جمعیت اخوان المسلمین را در اسماعیلیه پدید آورد بنوبه ی خود با اهمیت است. امروز اسماعیلیه شهری ۲۰۰ هزار نفری در انتهای شمالی

کانال سوئز است. این شهر در ۱۸۶۳ بوسیله ی "فردیناند دولسپس"^۲، سازنده ی کانال، بنا شد. برای انگلستان آبراه سوئز به منزله ی شریان حیاتی ارتباطی اش با مستعمراتش با ارزش هند بود و به همین دلیل شهر مردابی خاموش [سوئز] نه تنها دفاتر شرکت کانال سوئز بلکه پادگان ها و مراکز نظامی اصلی بریتانیا را نیز که در جریان جنگ یکم جهانی ساخته بودند، در خود جای داده بود. شهر اسماعیلیه در دهه ی ۱۹۲۰ مرکز احساسات هوادار بریتانیا در مصر بود.

میشل گزارش کرده است که حسن البنا به رشید رضا بسیار نزدیک بود [۷] و پدر حسن البنا عالمی با نفوذ و یکی از شاگردان عبده بود. البنا در جوانی با شور و حرارت فراوان روزنامه ی "المنار" را دنبال می کرد و بعدها رشید رضا را "یکی از بزرگترین خدمتگزاران اسلام در مصر" نامید. [۸] البنا از رابطه ی میان سید جمال و عبده و رشید رضا به عنوان سه گانه ی مقدس یاد می کند. بگفته ی میشل: "حسن البنا سید جمال را هشدار دهنده و رشید رضا را ثبت کننده یا تاریخدان می دانست... [به عبارت دیگر] سید جمال مشکل را در می یابد و هشدار می دهد، عبده اندیشمند و آموزگار است (عنوان شیخ در زمانی که وی در الازهر بعنوان اصلاحگری دینی بوده است بیانگر همین امر است.) و رشید رضا می نویسد و ثبت می کند." [۹] انتشار المنار اندک زمانی پس از مرگ رشید رضا در ۱۹۳۵ متوقف شد اما در ۱۹۳۹ حسن البنا انتشار آن را بعنوان تریبونی برای بیان آراء و نظرات خویش از سر گرفت. [۱۰]

جمعیت اخوان المسلمین در ابتدای تاسیس برنامه ی سیاسی منسجمی نداشت. حسن البنا بر این امر تکیه داشت که مسلمانان باید به دوره ی **صدر اسلام** در زمان پیامبر و جانشینان بلافصل او بازگردند. او هرگونه تفسیر مدرن از قوانین اسلامی و به زعم او **افکار غربگرا** را که باعث اغفال مسلمانان و بویژه جوانان شده است، رد می کرد. از دیدگاه البنا تنها قرآن برای همه چیز کافی است. "در برابر ناسیونالیست های مصری دهه ی ۱۹۲۰ که خواهان استقلال، خروج نیروهای بریتانیایی از مصر و قانون اساسی دموکراتیک بودند، اعضای اخوان المسلمین با این شعار - که هنوز نیز در جنبش های اسلامی تکرار می شود- پاسخ می دادند: "**قرآن قانون اساسی ماست**." [۱۱] آنها بر این باور بودند که قرآن و سنت برای هدایت جامعه کافی است و شریعت اسلامی باید جایگزین قوانین سکولار بشری گردد. تا این هنگام حسن البنا دید ناپخته یی از ایده ی "حکومت اسلامی" داشت. ایده یی که بعدها بوسیله وارثان معنوی اش مانند سید قطب و ابوالاعلی مودودی (درپاکستان) معنویتش تکامل یافت. به گفته میشل از نظرگاه حسن البنا: "ساختار سیاسی حکومت اسلامی باید بر اساس سه اصل زیر استقرار یابد:

۱. قرآن قانون اساسی ماست.
 ۲. حکومت بر مبنای شورایی اداره می شود.
 ۳. حاکم اجرایی (رئیس دولت) بر اساس تعالیم اسلامی و خواست مردم عمل می کند." [۱۲]
- به نظر حسن البنا اسلام سیستمی آیینی و باوری جهانی است. او با اشاره به سلفی ها، ناب باوران بنیادگرا^۳، صوفی ها و نیز جنبش عرفانی و شبه ماسونی در اسلام، جنبش خویش را چنین توصیف میکند:
- "جنبش ما همزمان پیام سلفیه، شیوه ی سنت، حقیقت صوفی را دارد، نیز سازمانی سیاسی، گروهی ورزشی، اتحادیه ی فرهنگی-آموزشی، شرکتی اقتصادی و ایده یی اجتماعی است." [۱۳]
- سال ۱۹۳۲ البنا به قاهره رفت و اخوان المسلمین را در این شهر نیز بنیاد نهاد. در بیست سال آینده تا انقلاب ۱۹۵۲ جمعیت اخوان المسلمین سبیل راست سیاسی در مصر، متحد سلطنت و جناح راست حزب ناسیونالیستی "وفد" و افسران محافظه کار ارتش بود. در ۱۹۳۳ البنا نخستین کنفرانس ملی جمعیت اخوان المسلمین را در قاهره ترتیب داد. چندی بعد، این جمعیت به باشگاه جوانان و انجمن های ورزشی برای تشکیل واحد های شبه نظامی که در آغاز در سال ۱۹۳۶ "جَوَّالَة" نامیده می شدند، مجهز شد. این واحدهای شبه نظامی آشکارا مدلی از جنبش فاشیستی اروپا بودند. "جَوَّالَة" که بعدها "کتاب" [۱۴] نامیده شدند، تا آن هنگام شکل منحصر بفردی در مصر بودند. آنها تابع انضباط سخت، رعب آور و درست فدایی حسن البنا بودند. در ۱۹۳۷ بهنگام تاجگذاری ملک فاروق از اعضای اخوان المسلمین بعنوان گارد "حفظ نظم و امنیت" در مراسم استفاده شد. [۱۵]

رقیب اصلی جمعیت اخوان المسلمین در سال های میان دو جنگ جهانی، حزب ناسیونالیست "وفد" بود. این حزب در خلال جنگ از جنبش ضد بریتانیایی در میان سربازان مصری تشکیل یافت. حزب وفد به نمایندگی [از ملت مصر] به رهبری سعد زغلول [در راس یک هیات نمایندگی] در کنفرانس های [صلح] پس از جنگ که در آن امپریالیست های پیروزمند پیرامون آینده ی منطقه و تشکیل دولت های دست نشانده کشورهای قدرتمند اروپایی تصمیم می گرفتند، شرکت کرد. حزب وفد ائتلافی از سه جناح راست، میانه و چپ بود و سال ها گاه در توافق و گاه در تقابل با سلطنت و دیگر نیروهای سیاسی مصر قرار می گرفت. جناح چپ

² Ferdinand de Lesseps

³ back-to-the-basics purists

حزب وفد اتحاد با کمونیست های مصری را سودمند یافت در حالی که اقلیت جناح راست بیشتر با جمعیت اخوان المسلمین ارتباط داشت.

در دهه های بعدی حسن البناء در سیاست مصر دست به بازی پیچیده بی زد. او روابط دوستانه و نزدیکی با اطرافیان وفادار ملک فاروق داشت و از حمایت مالی و همیاری سیاسی پادشاه بهره مند نیز میشد، در ازای آن اطلاعاتی درباره ی گروه های چپ به پادشاه می داد و افراد خویش را بعنوان نیروهای ضربت، ضد چپ ها در اختیار پادشاه می گذاشت. "جول گوردون"^۴ پژوهشگر مسائل جمعیت اخوان المسلمین می گوید: "بی گمان برادران مسلمان-اخوان المسلمین- روابط نزدیکی با دربار داشتند و در این میان پولهای زیادی دست بدست می شد و بریتانیا در جریان آن بود. دربار هر کاری که انجام می دهد با نظارت بریتانیا است." [۱۶] البناء با دو تن از افسران با نفوذ مصری نیز، یکی "علی ماهر" نخست وزیر و مدافع پر شور پان اسلامیسیم و دیگری "ژنرال عزیز علی مصری"، فرمانده کل قوا ارتباطاتی داشت. تماسهای حسن البناء با دربار بیشتر سری و از کانالهای گوناگون بود. این امر گاهی بواسطه ی پزشک مخصوص پادشاه یا بواسطه ی شخصیت های دولتی و نظامی انجام می گرفت. او بهنگام انتصاب نخست وزیران نیز طرف مشورت پادشاه بود و دست کم یکبار بشکل رسمی به ضیافتی شاهانه دعوت شده است.

میشل می نویسد "جمعیت اخوان المسلمین آشکارا بعنوان آلتی ضد وفدی ها و کمونیست ها نگریسته می شد. [۱۷] وفدی های راستگرا که فئودال های بزرگ و سرمایه داران بودند در جمعیت اخوان المسلمین متحدی برای خویش یافتند. در حالی که جریان عمده در حزب وفد اخوان المسلمین را نیرویی واپسگرا می دانستند." [۱۸]

توضیحات:

- [۱] نشریه در زبان عربی "المنار" نام دارد.
- [۲] برای جزئیات آثار رشید رضا کتاب "اسلام و مدرنیسم در مصر" اثر C.C.Adams ، New York: Russell and Russell, 1933, pp.177-204 را ببینید.
- [۳] مرجع در کتاب C.C. Adams صفحه ی ۱۸۵ آمده است.
- [۴] همانجا صفحه ۱۸۶.
- [۵] همانجا صفحه ۲۲۲.
- [۶] Ritchard P. Mitchell, The societ of the Muslim Brothers (London: Oxford University Press, 1969), p. 9. مرجعی که میشل در کتابش از آن استفاده کرده، اتوبیوگرافی حسن البناء است.
- [۷] همانجا صفحه ۵.
- [۸] همانجا صفحه ۳۲۲.
- [۹] همانجا صفحه ۳۲۱.
- [۱۰] همانجا صفحه ۱۸۶.
- [۱۱] Gilles Kepel, Jihad: The Trail of Political Islam (Cambridge, Mass. : Belknap Press, 2002), p. 27.
- [۱۲] کتاب میشل، صفحه ۲۴۶.
- [۱۳] همانجا صفحه ۱۴.
- [۱۴] در عربی کتائب خوانده میشود. (جالب است که فالانژیست های فاشیست مسیحی لبنانی برهبری خانواده ی جمیل نیز همین نام را بر خود نهاده اند. اینان نیز همچون بسیاری از اسلامگرایان ستایشگران هیتلر هستند.)
- [۱۵] کتاب میشل، صفحه ۱۶-۱۳.
- [۱۶] مصاحبه با جول گوردون در جون ۲۰۰۴.
- [۱۷] کتاب میشل، صفحه ۴۰-۴۲.
- [۱۸] همانجا صفحه ۲۷.

⁴ Joel Gordon